

متن پرسش

سلام: یکی از اساتید مطلبی را فرموده اند در باب امکان تحقق عدالت در این دنیا می‌خواستیم نظر شما راجع به این مطلب را جویا شوم. ممنون به نظر می‌رسد که در دار دنیا عدالت تحقق پذیر نیست، به دو دلیل: ۱. به این دلیل که برای تحقق عدالت، انسان‌ها باید تحولاتی بیابند که آن تحولات مقدر نیستند. ۲. تا قانون نباشد، عدالت معنا ندارد و قانون فی‌نفسه خلاف عدالت است. نفس قانون خلاف عدالت است. بدون قانون عدالت معنا ندارد. عدالت یعنی عمل طبق قانون. اما قانون خودش فی‌نفسه ناعادلانه است. نه به این دلیل که قانون نویسان عادل نیستند، بلکه به این دلیل که قانونی که این است که از تفاوت‌های جزئی صرف نظر کند. یعنی وقتی شما می‌گویید هر که دزدی کرد فلان کار را با او می‌کنیم، مثلاً دست‌هایش را قطع می‌کنیم، این قانون را خدا فرموده است و بنابراین از حیث قانون گذار مشکل ندارد، اما وقتی می‌گویید هر که دزدی کرد، دستش را می‌بریم و برای این دزد چند ویژگی قائلید، معنایش این است که همه‌ی کسانی که دزدی کرده‌اند و در این چهار ویژگی مشترک‌اند، از سایر تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند، چشم‌پوشی می‌کنیم. یعنی همه‌ی انسان‌هایی که دزد‌اند و Z و Y و X در آن‌ها محقق است، باید دستشان بریده شود. در صورتی که این‌ها از هزار و یک حیث دیگر با هم تفاوت دارند ولی ما چاره‌ای جز صرف نظر کردن از این تفاوت‌ها نداریم. قانون که نمی‌تواند قضیه‌ی شخصی باشد، قانون بودن قانون به این است که قضیه شخصی نیست. صرف نظر کردن از این تفاوت‌ها، یا به قلمروی بی‌توجهی به مجرای دزدی است. و بی‌توجهی به مجرای دزدی، یعنی کم‌یا بیش در حق دزدها ظلم شده است. "عادلانه بودن" این قانون یعنی این که مصالح اجرایی این قانون، روی هم رفته بر عدم اجرا بیشتر است. والا وقتی برای تک‌تک انسان‌ها اجرا می‌شود، عادلانه نیست. به تعبیر دیگر، هر که بداند مثلاً این بیست دزدی که نزد قاضی آورده‌اند و از لحاظ شرایط مقرر مشترك‌اند، از کجا راه افتاده‌اند و حالا به این جا رسیده‌اند، می‌گوید نمی‌شود برای آن‌ها حکم واحد داد. این بیست دزد از بیست جایی متفاوت راه افتاده‌اند ولی ما از این تفاوت‌ها صرف نظر می‌کنیم، به محض صرف نظر کردن، کم‌یا بیش در حق این افراد ظلم می‌کنیم. ولی با اینهمه می‌توان قانون را (چه الهی و چه انسانی) عادلانه تلقی کرد، چون بالاخره مصالح اجرایی این قانون را بیشتر از عدم اجرایی آن می‌بینیم. از این نظر ویکتور هوگو در بینوایان می‌گوید: «قاضی‌ای که به مجاری جنایت پی برده است، از قضاوت استعفا می‌دهد.» یعنی اگر من بدانم این که آدم کشته است، از کجا راه افتاده که کارش به این جا انجامیده، می‌گویم من نمی‌توانم حکم به قتل او بدهم. قاضیان به آخرین برش زندگی یک فرد می‌نگرند. ولی آدم‌ها از جاهای مختلف راه می‌اقتند و

ممکن است در آخرین برش مثل هم باشند، به این معنا عدالت در زندگی این جهانی قابل تحقیق نیست. به همین دلیل انسان ها باید تحولاتی پیدا کنند و اصلاً نفس قانون و به یک چشم به همه نگاه کردن ناعادلانه است، عدالت تحقق پذیر نیست. ولی انسان شدیداً طالب عدالت است و بنابراین «عدالت طلبی» یکی از وجوه تراژیک زندگی است.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: عنایت داشته باشید که قوانین خدا تمام جوانب انسانی را که خلق کرده، در نظر می‌گیرد. مثلاً در مورد دزدی در موقعی دست دزد را می‌زند که ۱۷ شرط، محقق شده باشد و از این جهت نمی‌توان گفت شریعت الهی همه‌ی دزدها را با شرایط مختلف با یک چشم نگاه کرده و عملاً عدالت رعایت نشده است! آری! وقتی در افراد گوناگون حدّ نصاب دزدبودن محقق شود دیگر حکم اجرا می‌گردد و این‌که جناب ویکتورهوگو از نظام خشک قرون وسطایی قضاوتِ غربی، گله‌مند است به جهت آن است که شروط اجتهادی قضاوت در آن فکر و فرهنگ مرده است. و به همین جهت شریعت الهی اصرار دارد قاضی باید مجتهد باشد. موفق باشید